

● قلب تاریکی

نگاهی به فیلم فهرست شیندلر ساخته

استیون اسپیلبرگ

اسپیلبرگ

و اولین اسکار سینمایی اش

ترجمه: آلبرت کوچوی

نمایش فیلم فهرست شیندلر از استیون اسپیلبرگ در آمریکا، حادثه پراهمیتی است. یک فیلم بزرگ که توسط محبوبترین فیلمساز دوران ما و شاید همه زمانها، کارگردانی و تهیه شده است. از هر ده فیلم بزرگ سال، چهار فیلم از آن استیون اسپیلبرگ است و امسال پارک جوراسیک، در زمره بزرگترین همه آنها بود. این فیلمها، شاهدان واقعی اند که هیچ فیلم دیگری جز مضامین یاد شده نمی تواند جامعه را به خود جلب کند.

اسپیلبرگ می گوید: این فیلم برای ساخت «مهر» مرا نیاز داشت. اینجا دیگر اسپیلبرگ فروتنانه برخورد نمی کند. راست می گوید هیچ فیلمسازی توان او را در ثبت آن واقعه ندارد و نه کسی هم که بتواند یک استودیوی فیلمسازی آمریکایی و توده تماشاگر جوان را جذب موضوعی کند که اگر نگوییم هراسناک که دافع است.

در همان حال اسپیلبرگ می گوید: این فیلم نیاز به قدرت من به عنوان داستان سرانداخت، چرا که داستان آن بیشتر سروده شده است. اینجا دیگر اسپیلبرگ بسیار فروتنانه می نماید. بی تردید این توان داستان سرایی او است که زندگی قصه گون یک آلمانی - چک به نام

اسکار شیندلر را فیلم کند که به لهستان آمد تا از اشغال نازیها پول درآورد، و از نجات جان ۱۱۰۰ کارگر یهودی در کارخانه میناکاری خود، پول کلان به جیب بزند.

این داستان سرا خوب دانسته است که اگر چه شیندلر، شخصیتی سخت مبهم - مشروب خوار، زنیاره و صاحب بازار سیاه - است، اما می تواند او را به یک چهره دوست داشتنی که با نجات جان یهودیان به خطر می زند، تبدیل کند.

اگر بتوانید تماشاگرانی رایباید که این مضمون را قبول کنند، می توانید آنها را وادارید تا درگیر مردی شوند که به گونه ای ضدقهرمان است و او را به عنوان یک قهرمان آشنا بدل کرده و دوست بدارند.

سرانجام این داستان سرا، استاد تکنیک سینما، می باید عوامل این داستان را حس کرده باشد تا از آنها بهترینها را بسازد.

اسپیلبرگ، همیشه مردی بوده است که دوست دارد بر پرده های بزرگ و پرازدهام کار کند. اما هیچگاه مهارت های خود را با موضوعی این چنین گرفته و تاریک به کار نگرفته است.

اسپیلبرگ به گروه فیلم برداری می گوید: ما فیلم نمی سازیم، یک مستند می سازیم. البته که مستندها سیاه و سفید ساخته می شوند.

ارواح میلیونی، صحنه فیلم فهرست شیندلر اثر پر قدرت استیون اسپیلبرگ را پر کرده اند



همینطور هم فیلم فهرست شیندلر ساخته شده است. برای اسپیلبرگ، اینها رنگ‌های واقعی‌اند. شاید هم این تلاشی است برای یافتن اثری سینمایی همسنگ شیوهٔ رمان «کنلی» که در ۱۹۸۲ نوشته است.

اسپیلبرگ در عین حال به بی‌هنر بودن کار دوربین می‌اندیشد. فیلم در کراکو ساخته شد و کارخانهٔ واقعی خود شیندلر را به کار گرفتند. حتی آپارتمانی که زمانی در آن ساکن بوده است را در فیلم می‌آورد. نماهایی که در آنها یهودیان رنج اردوهای مرگ را تحمل می‌کردند به شیوهٔ مستند یا دوربین‌ها در دست به جای سه‌پایه فیلم برداری شده است. همچنانکه اسپیلبرگ می‌گوید: من نمی‌خواستم بر روی جرفیل چون سیسیل ب دومیل، فیلم را کارگردانی کنم. می‌خواستم مثل گزارش‌های سی. ان. ان، دوربین را به دست بگیرم.

فیلم چنان با اسپیلبرگ کرد که به گفته‌اش برای نخستین بار در دورهٔ کار احساس آزادی کرد. او سرانجام شاهد رؤیایی بود که بیش از یک دهه پیش خواستار آن بود، به هنگامی که هم در انتظار فیلمنامهٔ سیتوناز بلیانا بود و هم بلوغی که در فیلمسازی به آن نیاز داشت.

می‌گویند در طول ساخت فیلم او هرگز نشست و هرگز به کاروان بازنگشت. یک روز ۵۱ صحنه آرای شگفت‌انگیز را ساخت همواره به گونه‌ای ریاضت‌کشانه حرکت می‌کرد ... مردی در خلقت خود.

بن کینگسلی که نقش ایتزاک شترن حسابدار یهودی شیندلر را بازی می‌کند، اسپیلبرگ را شگفت زده ساخت. می‌گوید: من فکر نمی‌کردم که او توان آنرا داشته باشد که پنج بلوک را پرکند. فضایی بزرگ که باید از آنچه که بر صحنه می‌گذرد و بعد در میانه صحنه و هم در خیال‌تان، اطلاعات بدهید.

اینها بزرگ‌ترین فصل‌هایی از وحشت و آشفستگی است که تا به امروز فیلم شده است. در عوض صحنه‌هایی که در آن‌ها شیندلر را در زمان دوستانه بودن با آلمان‌ها نشان می‌دهد که آنها را محبت می‌کند و رشوه می‌دهد، که نخست منافع خود را پیش بیاندازد و بعد کارگردان خود را نجات بدهد به شیوهٔ سال‌های ۱۹۳۰ و ۴۰ ساخته شده‌اند، شیوهٔ کار همانند خود شیندلر، بسیار سرد است که پیام نسون بازی کرده است.

نقش فرماندهٔ اردوی کار نزدیک شیندلر، آمون گوٹ را رالف فینز بازی می‌کند. مردی با گذشتهٔ خود شیندلر و به سن و سال او. او دوست دارد بسر بالکن خانه‌اش بنشیند و راحت به



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

زندانیانی که در تیررس او قرار می‌گیرند، شلیک کند. او هلن هیرش یهودی که نقش او را امیت داویدتر بازی می‌کند چون یک کلفت در خانه نگاه می‌دارد. نگاه به گاه او راسی زند و تحقیر می‌کند چرا که به خلاف همه اعتقاداتش او را دوست می‌دارد. نکته این است که او چون خود نازیسم شریر است.

برای خلق شرارت به ویژه در این مقیاس و طول زمان - سه ساعت و ۱۵ دقیقه - باید با آن مواجه شد. تجربه، لرزاننده بود. زمانی اسپیلبرگ در میان انبوه بازیگران را با اشاره به این سو و آن سو حرکت می‌داد چرا که به زبان آنها - اهل لهستان - آشنایی نداشت. ناگهان حس کرد پزیشک اردو است؛ اشاره شده‌ها یک دسته به چپ می‌رفتند و یک دسته به راست. یک مسیر، به مرگ ختم می‌شد و دیگری یک روز فرصت زندگی داشت. اسپیلبرگ می‌گوید: در این به چپ و راست کشاندن آدم‌ها، حس کردم یک نازی هستم. برای اسپیلبرگ بدترین روزها هنگامی بود که آدم‌ها باید لباس از تن به در آورند و تحقیر شوند. می‌گوید: این چیزی بود که مرا تکه پاره کرد. این بدترین تجربه زندگی من بود.

امیت داویدتر با او موافق است. او یک بار که عریان و سرتراشیده بود، چنین احساس داشت. می‌گوید: آنجا، مثل یک مرغ ایستاده بودم. چیزی جز پوست و استخوان نبودم. می‌توان گفت عریان از هویت انسانی.

در آن سه ماه اقامت در لهستان، آسمان همیشه و هرروز بارانی و برفی بود. داوید تر می‌گوید:

آنجا فکر می‌کردم که آدمی باید بین کار و زندگی تفاوت بگذارد. نخستین بار بود که چنین اتفاقی نمی‌افتاد.

لینکسکی می‌گوید: ارواح میلیون‌ها هرروز در صحنه بودند. همچنان‌که نیز اسپیلبرگ می‌گوید:

در نمایش وقفه‌ای نمی‌افتاد. هیچکس احساس راحتی نمی‌کرد. اسپیلبرگ اضافه می‌کند: انتظار نداشتم هرروز این همه غم باشد.

اسپیلبرگ می‌گوید که از فیلم خود انتظار فروش حیرت‌آور در گیشه‌ها ندارد. اسپیلبرگ همه درآمد خود و به گفته‌اش پول‌های لغتی از فیلم را به مؤسسه‌های خیریه فاجعه آدم‌سوزی نازی‌ها خواهد داد. چند بازمانده اردوهای نازی اکنون بسیار سالخورده‌اند و رو به مرگ و موضوع در یادماندن و شهادت باید به نسل اسپیلبرگ و جوان‌ترها سپرده شود. □

می‌شود. اوه عزیزم، نمیدونی تاتار من چقدر خجالتی بود، تا میامد راجع به ... پول و یا چیز دیگه حرف بزند ... من فوری معطلش نمی‌کردم و میگفتم چی، چی؟ نفهمیدم؟ فوری نفسش بند میامد و قبض روح می‌شد ها، ها، ها، ها... چشمهایش... میفهمی عزیزم، سیاه، سیاه، سیاه، مثل ذغال‌گرد گرد میشد، وای خدای من قیافه تاتار احمقانه‌اش آنقدر خنده‌دار میشد هاها، هاها، وای خدای من، چقدر مردم زبند، مردم پس چی، بله بنده این شکلی با اون رفتار می‌کردم، این شکلی چی، چی؟ بله، نفهمیدم؟ هاهاهاها. وای خدا نمیتونی تصورش را بکنی که اون چه قیافه‌ای پیدا میکرد.

واسیلی - تصورش را می‌کنم.

ناتالیا - احمقانه است، احمقانه استکا، من خوب میدونم که تو چی فکر میکنی، خیلی هم خوب میفهم. ولی مطمئن باش آقا که راهنمای تاتار من حتی موقع گردش و تفریح هم پاهاشو از گلبش درازتر نمی‌کرد، مثلاً داریم میریم به کوه، یا اینکه داریم میریم پای چشمه همیشه بهش می‌گفتم: سلیمان بیفت عقب یا لا حیونی همیشه از عقب میامد، طفلی... ... حتی در مواردی که... به هیجان انگیزترین نقاط می‌رسیدیم من به او میگفتم هیچوقت نباید فراموش کنی که تو فقط تاتاری و من هسر یک مدیرکل، هاها، ها، ها، ها... اگر قیافشو میدیدی، ها، ها، ها، (بعد از خنده به اطراف نگاه می‌کند قیافه ترسناکی بخود می‌گیرد و آهسته در گوش شوهرش می‌گوید) ولی اگر بدونی بولیا چکار میکرد اگر بدونی، وای، وای، وای خدای من، البته واستکای عزیزم من میفهم که یک کمی شیطنت و تفریح و خوشگذرانی برای فراموش کردن مشکلات زندگی اشرافی لازمه. هیچ مانعی هم نداره، بفرما شیطنت بکن، تفریح بکن، خوشگذرانی بکن، هیچکس محکومت نمی‌کند، ولی این مسائل را جدی گرفتن و صحنه‌سازی کردن، نه، نه، خبلی مملذرت می‌خواهم عزیزم این چیزا رو دیگه بنده

نمی‌تونم تحمل کنم، فکرش راهم نمیتونم بکنم. نه تو فکرش را بکن عزیزم، خانم حسادت می‌کردند، نه احمقانه نیست عزیزم؟ این دیگه از حماقت صد پله بالاتره، یکی از این روزها قلی میاد سراغ خانم، خانم هم منزل تشریف نداشتند... خوب من اونو صدا کردم پیش خودم شروع کردیم به حرف زدن اون گفت، من گفتم، از این ور از اون ور خودت که میدونی عزیزم مزخرف گویی هیچ وقت عمومی نداره من از حرفهای اون می‌خندیدم اون حرفهای منو نمی‌فهمید و خنده‌اش می‌گرفت. خلاصه نفهمیدم چطوری وقت گذشت و آخر شب یکمرتبه در وا شد و خانم بولیا پرید تو و حمله کرد به من و قلی. اگر بدونی چه صحنه‌ای بوجود آورد... تف، این رفتار برای من قابل تحمل نیست عزیزم.

واسیلی - برای من هم قابل تحمل نیست (برمی‌خیزد و مشغول قدم زدن می‌شود) پس از این قرار آنجا هم آنقدر به خانم بدنگذشته.

ناتالیا - خوبه توهم، خیلی احمقانه است. یک مدیرکل نباید اینجوری فکر کند.

واسیلی - چه جوری؟

ناتالیا - من فکر تو را میخونم. تو همیشه فکرهای بد بد میکنی. من هم دیگه برات تعریف نمیکنم دیگه تعریف نمی‌کنم.

واسیلی - نخیر خواهش می‌کنم بفرمائید و تعریف کنید.

ناتالیا - (فوری با سرعت هرچه بیشتر شروع به حرف زدن می‌کند.

واسیلی ابتدا مشغول قدم‌زدن و بعد از لفاق خارج می‌شود) □